

چالشها و چشم اندازهای جدید در ایران

گزارش مقدماتی هیأت مشترک سازمان میراث فرهنگی و گردشگری و
موسسه شرقی دانشگاه شیکاگو در دشت شوشان، جنوب غربی ایران)

عباس علیزاده*
ترجمه محمد کریمی**

همواره در گرفتن پروانه و رواید دچار مشکل هستند. وقایع پس از سپتامبر ۲۰۰۱ و بحرانهای سیاسی در خاور میانه نیز محدودیت‌های زیادی برای باستان شناسان ایجاد کرد و سبب تحریمهایی شد که در کار میدانی باستان شناسان تاثیر منفی گذاشته است. برای نمونه اداره خزانه داری آمریکا بردن کامپیوترهای قابل حمل، دستگاه‌های GPS و دستگاه‌های مغناطیس سنج را به کشورهایی مانند ایران که همگی لوازم پایه‌ای و ضروری برای باستان شناسان هستند، ممنوع کرده است. با توجه به این نکته که همه این تجهیزات در کشورهای تحریم شده، به‌ویژه ایران، وجود دارند، در عقلانی بودن این آیین‌نامه باید شک کرد، هراس عمومی نسبت به دورنمای خاورمیانه نیز عاملی است که این وضع را تشدید می‌کند، این ترس سبب می‌شود تا بسیاری از متخصصین راضی به کار در خاور میانه نشوند و دانشجویان نتوانند از دانشگاه‌های خود برای کار در خاور میانه اجازه بگیرند، زیرا دانشگاه‌ها رفتن دانشجویان را به نقاط حساس خاور میانه خالی از خطر نمی‌بینند، که البته خوزستان و ایران جزو این مناطق خطرناک محسوب نمی‌گردد. این ترس عمومی نیز بخشی از مشکلاتی بود که در فصل ۱۳۸۳ به ما اجازه استفاده از همه اعضای هیأت خارجی را نداد.

اوضاع ژئوپلیتیک در برخی مناطق خاورمیانه نیز تأمین بودجه برای پروژه‌های دراز مدت را با مشکل روبرو ساخته است. نخستین طرح پیشنهادی ما در سال ۱۳۸۱ در بنیاد ملی علوم NSF به منزله پروژه‌ای با «ریسک بالا» و در نتیجه با محدودیت بودجه پذیرفته شد. هر چند ما پروژه را با موفقیت انجام دادیم و نتایج آن را منتشر ساختیم، درخواست بعدی ما در سال ۱۳۸۱ برای تأمین بودجه برای دو فصل متوالی، رد شد و تنها بودجه برای یک فصل تأمین گردید. تردیدی نیست که مشکلات کار مستمر در ایران دلیل خوبی برای (NSF) در اختصاص ندادن بودجه به پروژه‌های درازمدت در خاور میانه است.

بیش از نیم قرن است که نشریه «خبرها و یادداشت‌های» مؤسسه شرقی دانشگاه شیکاگو، بستر مناسبی برای پژوهشگرانش، جهت آگاهی مردم از فعالیتهای علمی و میدانی فراهم کرده است.

این گزارش در اصل برای آگاهی خواننده از فعالیتهای اخیر این هیأت در ایران تنظیم گردیده است. با وجود این لازم می‌دانم که این گزارش را با برخی پیامدها و مشکلات باستان شناسی میدانی، که روند رو به رشد داشته، به‌همراه برخی دیدگاه‌های اجتماعی و منطقه‌ای که در جریان کار با آن روبرو بودیم، ترکیب کنم. برای آنهایی که به جزئیات نتایج این فعالیت باستان شناختی علاقه مند هستند، شرح ویژه گزارش آن در حال انتشار در گزارش سالیانه (Annual Report) [موسسه شرقی] است.

هر طرح پژوهشی میدانی باستان شناسی نیازمند توصیف دقیق پروژه، تعهد درازمدت در ارتباط با آن، بودجه اجرایی کافی و شکیبایی است، و در مورد ما، شکیبایی «ایوب»! این موارد به باستان شناس در بافتن «پارچه‌ای» متشکل از هزاران قطعه اطلاعات بسیار کمک می‌کند که سرانجام به «جامه» ناتمام توسعه ساختار فرهنگی خاور میانه اضافه خواهد شد. در شماره قبلی News and Notes، (شماره ۱۸۲) دکتر استیو هاروی ضمن تأسف از شتابزدگی کنونی در کارهای میدانی نشان می‌دهد که چگونه گاه باستان شناسان مجبور به کار در ضرب آهنگ سردر گم کننده فعالیتهای عمرانی در خاورمیانه می‌شوند. اما به‌سختی می‌توان به پاسخ گویی دولتها به شمشیر دو لبه افزایش جمعیت و کاهش منابع طبیعی در بالا بردن کیفیت زندگی و بهبود اوضاع معیشتی و اقتصادی ملت‌هایشان خرده گرفت. با وجود این، داشتن نگرش علمی در اجرای طرح‌ها بدون دخالت دادن سیاست، می‌تواند حتی به انجام پروژه‌های نجاتبخشی، کمک شایانی کند.

عوامل دیگری [بیز] هستند که موفقیت پروژه‌ها را در دراز مدت مختل می‌سازند. برای نمونه، باستان شناسان بین المللی

مطالعات خارج از میدان ندارند. نداشتن مهارت‌های لازم در یک زبان اروپایی برای گفت‌وگو و بحث بین برخی از باستان شناسان ملی و بین‌المللی نیز سبب شده است تا پروژه‌های بین‌المللی به گونه‌ای مشترک طراحی نشوند، امری که شالوده‌طرح‌های مشترک واقعی است.

این رویکرد مناسب سازمان میراث فرهنگی و گردشگری همچنین توسط واقعیت دیگری عقیم خواهد ماند، چرا که کار مشترک چه در میدان و چه در خارج از آن نیاز به گفت‌وگو و تبادل نظر بین اعضای ملی و بین‌المللی هیأت‌های مشترک دارد. اگر چه باستان‌شناسان خارجی، گذشته از یک آگاهی سطحی از زبان فارسی، به یادگیری آن انگیزه زیادی نشان نمی‌دهند، اما باستان‌شناسان ایرانی سرشار از انگیزه هستند. با وجود این، حمایت سازمانی و مالی برای پیشرفت در یادگیری زبانی مثلاً انگلیسی برای آنها به وجود نیامده است. در نتیجه، متأسفانه تقریباً هیچ یک از پیش نویس‌های تفاهم‌نامه‌های اولیه میراث فرهنگی و گردشگری توانسته نیازهای بنیادین نسل جدید باستان شناسان را برآورده کند، و هر چند روی کاغذ، پروژه‌های میدانی به صورت مشترک انجام می‌گیرند، اما همکاری عمیق و نزدیکی که سازمان میراث فرهنگی و گردشگری آن را مطلوب می‌داند، تاکنون دور از دسترس مانده است.

یکی از مشکلات اساسی باستان‌شناسان مؤسسات آمریکایی در توسعه همکاری‌هایشان با سازمان میراث فرهنگی و گردشگری در رابطه با ناتوانی آنها در آوردن دانشجویان باستان‌شناسان ایرانی به آمریکا برای شرکت در کنفرانس‌ها، کارگاه‌های آموزشی و دوره‌های کوتاه‌مدت است. اگرچه تأمین بودجه این‌گونه سفرها مشکل همیشگی است، ولی وزارت خارجه آمریکا کسب روادید را برای هدفهای مذکور تقریباً ناممکن ساخته است، مشکلی که باستان‌شناسان اروپایی ندارند و نیز با دیگر مشکلاتی که ویژه ماست، روبرو نیستند. معجزه است که ما توانسته‌ایم از سال ۱۳۷۳ در ایران کار کنیم، یعنی زمانی که «مؤسسه شرقی» فعالیتهای باستان‌شناختی را، از سر گرفت. از سوی دیگر، اعطای روادید از سوی مقامات ایران نیز ضمانتی برای ورود به ایران نیست. همان‌گونه که دو باستان‌شناس آمریکایی که اخیراً به آنها اجازه ورود داده نشد دارای دعوت‌نامه رسمی و روادید معتبر بودند.

با وجود همه این مشکلات، و پس از سه سال تأخیر در اجرای پروژه ما در خوزستان به دلیل مشکلات ویزا و مجوز کاوش، و پس از دو سفر به ایران برای حل این مشکلات، سرانجام کار میدانی خود را در خوزستان از آبان ۱۳۸۳ آغاز نمودیم. این موقع از سال زمان مناسبی برای فعالیت باستان‌شناختی در جنوب غربی ایران نبود، چرا که فصل بارندگی این منطقه از آغاز آبان تا پایان اسفند است. از آنجایی که شانس با

مشکل دیگری که هنگام تقاضای کارهای تحقیقاتی از سازمان میراث فرهنگی و گردشگری با آن روبرو می‌شویم، در رابطه با جو عمومی سیاسی منطقه است.

پیش از انقلاب، به جز چند مورد، بیشتر باستان‌شناسان اروپایی و آمریکایی تحقیقات میدانی خود را در ایران اغلب بدون همکاری واقعی با باستان‌شناسان و دانشجویان ایرانی انجام می‌دادند. به این صورت که یک «هیأت مشترک» معمولاً شامل یک یا دو نماینده از مرکز تحقیقات باستان‌شناسی ایران تشکیل می‌شد. این نمایندگان در کار میدانی لزوماً به منزله همکار شرکت نمی‌کردند، بلکه فقط مقامات رسمی در ثبت و ضبط اشیاء بودند. دانشجویان تقریباً هیچ شانس برای شرکت در بسیاری از پروژه‌های میدانی بین‌المللی در ایران نداشتند و پژوهش‌های غیر میدانی تقریباً به طور انحصاری توسط اعضای خارجی هیأت‌ها انجام می‌شد.

در اواخر سال ۱۳۵۹، هنگامی که سازمان میراث فرهنگی ایران تاسیس شد، مقامات باستان‌شناسی آن در صدد شدند تا این وضع را دگرگون سازند. این تصمیم و رویکرد بالقوه سازنده نیازمند یک چارچوب و دستورالعملی بود که در آن نیازهای آکادمیک دانشجویان و باستان‌شناسان ایرانی برآورده شود. با تنظیم مفاد این همکاری و احترام دو جانبه، هم نیازمند آگاهی از نقاط ضعف و قوت هیأت‌های خارجی بود و هم تنظیم مقررات واقع‌بینانه که در چارچوب آن چنین همکاری بتواند انجام گیرد؛ و همچنین درک محدودیتهای زمانی که هیأت‌های بین‌المللی همیشه با آن مواجه‌اند.

افزون بر اینها، ساختار پروژه‌های مشترک که توسط سازمان میراث فرهنگی و گردشگری تنظیم شده بود، نیاز به شرکت تعداد زیادی از باستان‌شناسان با تجربه ایرانی داشت که بتوانند به صورت مؤثر در مدیریت علمی و عملی پروژه‌های مشترک شرکت کنند. این مورد خود یک مشکل بزرگ را در اجرای درست طرح‌های مشترک ایجاد کرده است، چرا که فقط تعداد کمی از این قبیل باستان‌شناسان در حال حاضر در ایران فعال هستند. بیشتر این باستان‌شناسان با تجربه، میلی به شرکت در پروژه‌های مشترک ندارند، زیرا آنها درگیر پروژه‌های میدانی مستقل خودشان هستند. این کمبود سبب شد تا بار سرپرستی مشترک هیأت‌های خارجی بر دوش تعداد کمی باستان‌شناس جوان شایسته با تجربه گذاشته شود که می‌توانند به صورت مشترک یک کاوش را رهبری کنند. به همین دلیل، بیشتر آنها ممکن است در یک سان به دو یا سه هیأت در مناطق مختلف با مجموعه‌ای از پرسش‌های مختلف باستان‌شناختی، اعزام شوند. این کمبود کارشناسان با تجربه در عمل، به تحقق نیافتن هدفهای ملی و آکادمیک سازمان میراث فرهنگی و گردشگری منجر خواهد شد، زیرا هیچ یک از این باستان‌شناسان حتی فرصت کافی برای پژوهش و

نیاز فزاینده به زمین کشاورزی در سالهای اخیر سبب شده دولت محلی محوطه‌های پهناور و نسبتاً مسطح باستانی همچون چندی شاپور و ایوان کرخه را به کشاورزان محلی واگذار کند. تأثیرات مخرب مداوم کشاورزی بر روی این محوطه‌های بی نهایت مهم ساسانی و اسلامی بسیار روشن است. رویکرد سهل‌انگارانه و نظارت نکردن دولت در نگهداری محوطه‌های باستانی، کشاورزان را چنان بی پروا کرده است که حتی دامنه تپه‌های باستانی را نیز شخم زده‌اند و زیر کشت گندم برده‌اند، و این تجاوز حتی جلوی چشم نماینده سازمان میراث فرهنگی نیز انجام می‌گیرد!

تپه‌های بزرگ باستانی با شیب ملایم بدون استثنا زیر کشت می‌روند. چون آب کانالهای آبیاری به این زمینهای «باد آورده» نمی‌رسد، دامنه تپه‌های بزرگ زیر کشت دیم قرار دارند. منصفانه است که بپذیریم سازمان میراث فرهنگی و گردشگری نتواند از ویرانی تپه‌های باستانی در خوزستان یا جاهای دیگر ایران جلوگیری کند، چرا که قدرت اجرایی کافی برای این کار ندارد. حتی در مواردی نادر که سازمان میراث فرهنگی و گردشگری در مقابل کشاورز و یا گروه کشاورزان ایستادگی می‌کند، دادگاه‌های محلی تقریباً همیشه به نفع کشاورزان رای می‌دهند.

نسل پیشین باستان‌شناسان ایرانی که بین سالهای ۱۳۴۰ تا ۱۳۴۹ خوزستان را دیده یا در آن کار کرده‌اند، از ناپدید شدن بسیاری از تپه‌های کوچک (بین ۰/۵ تا ۱/۵ هکتار و ارتفاع کم) به‌ویژه آنهایی که هیچ‌گاه کاوش نشدند در شگفت خواهند شد. پس از انقلاب و حتی پیش از آن، شرکت‌های ساختمانی تعداد زیادی از محوطه‌ها را با بولدوزر خراب کردند و بدین ترتیب آثار باستانی یکی از مهمترین مناطق باستان‌شناختی خاور نزدیک را از بین برده‌اند. این محوطه‌های تخریب شده عموماً به زمینهای کشاورزی یا حوضچه‌های پرورش ماهی تبدیل شده‌اند.

تغییر الگوهای حرکت قبایل کوچ روی بختیاری همچنین برای باستان‌شناسان قدیمی که حضور آنها را در منطقه شرق رود دز از ماه مهر تا اواخر اسفند ماه شاهد بودند، نیز باید قابل توجه باشد. با اشغال تقریباً همه زمینهای قابل کشت خوزستان توسط کشاورزان، چراگاه‌های پهناور آن تقریباً به‌صورت کامل ناپدید گشته است، تا آنجا که تعداد کم قبایل موجود نیز علوفه حیوانات خود را از کشاورزان محل می‌خرند! همچنین برای این قبایل و حیواناتشان حرکت از جایی به‌جای دیگر بدون استفاده از جاده‌های محلی یا اجاره کامیون برای حمل حیوانات و وسایل زندگی‌شان، بسیار سخت شده است. تنها جایی که برای اردو زدن ایل بختیاری وجود دارد، بالای تپه‌های باستانی و در کنار کانالهای آبیاری اصلی است، جایی که آنها چادرها و آغل محل نگهداری حیواناتشان را با دقت

ما همراه نبود، زمستان گذشته خوزستان سردتر، همراه با بارندگی بیشتر نسبت به سالهای پیش بود. در حقیقت بیشتر مناطق کشور باران و برف زیادی را حتی در مناطق خشکی مانند کرمان (در مرکز ایران) و سیستان و بلوچستان (جنوب شرق ایران) به‌خود دیدند. کشاورزان از این وضع بسیار شاد بودند، ولی ما تقریباً نیمی از زمان پروژه خود را مجبور به ماندن در پایگاه شدیم.

حتی هنگامی که بارندگی نبود و زمین برای کاوش به‌اندازه کافی خشک بود؛ ما سنگین که گاهی ساعتها و یا گاهی همه روز طول می‌کشید، زحمت‌های ما را بی‌نتیجه و تشخیص رنگ خاک را مشکل می‌ساخت. ما بویژه، در آغاز بامداد، هنگامی که ما به‌سوی محوطه‌ها رهسپار می‌شدیم، بسیار سنگین بود. در چنین وضعیتی دید به‌ندرت به بیش از ده متر می‌رسید، که رانندگی را در جاده‌های باریک منطقه با وجود ماشینهای بزرگ حمل‌نیشکر، اتوبوس، مینی‌بوس، موتورسیکلت، وانت بارها و حیوانات، بسیار خطرناک می‌کرد. در روزهای آغازین کار، گاه پیدا کردن محوطه‌ها که در میان زمینهای کشاورزی با جاده‌های چندشاخه‌خاکی بدون علامت که پنهان در مه غلیظ بودند؛ به‌سختی صورت می‌گرفت. [اما] سریعاً دریافتیم که چگونه با استفاده از GPS به محوطه‌ها دسترسی پیدا کنیم. به‌جز حاشیه دشت که خاک غنی ندارد و دور از دسترسی به کانال آبیاری است، منطقه خوزستان از سال ۱۳۴۹ به‌بعد بسیار دگرگون شده است. امروزه می‌توان در منطقه بین دو رود کرخه و کارون در جاده‌های آسفالتی و خاکی ساعتها بدون دیدن قطعه‌ای زمین بایر رانندگی کرد. در این منطقه عمومی فقط شانه‌های خاکی جاده‌ها و حاشیه باریک مزارع و کانالهای آبیاری زیر کشت نرفته‌اند. زمینهای کشاورزی هیچ‌گاه به‌حال آیش رها نمی‌شوند و به‌محض برداشت یک محصول، زمین دوباره زیر کشت می‌رود. نیشکر، گندم، ذرت و سبزیجات از مهمترین محصولات کشاورزی این منطقه هستند. کار بر روی زمین در سرتاسر سال، خاک را از مواد مغزی تهی کرده و کشاورزان شدیداً بر کودهای شیمیایی تکیه می‌کنند. بدون اینکه آثار مخرب آن را بر روی محیط زیست در دراز مدت در نظر بگیرند.



شکل ۱. KS-004، نواحی شخم خورده روی تپه در جلر و سمت چپ تصویر دیده می‌شوند.

میان این قبایل احساساتی، زنده است. به‌منظور جلوگیری از خونریزی درون قبیله‌ای خانواده گسترده قبیونی شامل بیش از ۶۰ مرد، زن و کودک، نیمه شب از روستا پا به فرار گذاشتند و تنها چیزهایی را با خود بردند که می‌توانستند با دست حمل کنند. همان شب، خانواده‌های فرد مقتول اثنائیه باقی مانده را غارت و انبار علوفه خشک، تراکتورها و خانه‌های آنها را آتش زدند.

آنچه برجای مانده بود یک صحنه دردناک و غم‌انگیز بود و من آندوه‌گین با یاد اینکه چگونه این روستا با کفایت کندخای خود مش قبیونی پیشرفت نموده و اکنون به یک کارزار جنگی شباهت داشت، آن جا را ترک کردم. خاندان گسترده مش قبیونی نخست به شهر دزفول فرار کردند. به‌آسانی می‌توان بدبختی گروهی از مردان، زنان و بچه‌هایی که همه عمرشان زندگی آزادی داشتند و اکنون در یکی از مناطق بد دزفول در خانه‌های اجاره‌ای محبوس شده‌اند، را تصور کرد. من متوجه نشدم که آنها در کجای دزفول زندگی می‌کنند، اما با گذشت زمان پسر بزرگ مش قبیونی از آمدن من در منطقه خبردار شد (چرا که در مناطق روستایی خبرها به‌سرعت می‌پیچد) و با تلفن همراه من تماس گرفت. او گفت که بخشی از خاندان برای اقامت به دهکده‌ای نزدیک دزفول با امکان اجاره مقداری زمین جهت کشاورزی، کوچ کرده است. در رابطه با زمینهای خاندان مش قبیونی در اطراف روستای دولتی، باید گفت که آنها می‌توانستند زمینهای خود را اجاره دهند یا بفروشند، اما این امر برای خریداران و اجاره‌کنندگان شخصی دشوار است، مگر یک شرکت کشاورزی قوی با به‌میان بگذارد. هیچ‌کس نمی‌دانست سرانجام خانه‌های بزرگ سوخته چه خواهد بود، اما به من گفته‌اند که این خانه‌ها سالها در همان وضعیت ویرانی خواهند ماند، زیرا هیچ‌کس جرأت خرید آنها را ندارد.

اگر این واقعه در گذشته رخ داده بود و دهکده در لایه‌های باستان‌شناسی به تحول خود ادامه می‌داد و یا به‌دلیل جنگ میان قبیله‌ای متروک می‌شد، آشکارترین تفسیر باستان‌شناسانه از آن این خواهد بود که به دهکده حمله شده و در نتیجه ویران و متروک شده است.

بدون مدارک نوشتاری، باستان‌شناس به‌هیچ‌وجه نمی‌تواند آنچه را واقعاً سبب غارت و سوختگی خانه‌ها شده و رابطه پیچیده قبیله‌ای را تصور کند. به‌همین دلیل است که قوم‌شناسی و قوم باستان‌شناسی نقشی عمده در تفسیرهای باستان‌شناسانه ایفا می‌کنند.

روستاهایی که افراد خانواده مش قبیونی برای استقرار انتخاب کرده‌اند مانند یک سرزمین بیگانه برای طایفه زلّقی خواهد بود. آقای علی زلّقی، باستان‌شناس جوان (و نقشه‌بردار) هیأت ما، که خود از طایفه زلّقی‌ها است و با مش قبیونی نسبت دور

طوری که آنها را از زمینهای کشاورزی دور نگهدارند، بر پا می‌سازند. مشاهده این واقعیت که این قبایل هزاران سال با سربلندی و غرور زندگی کرده‌اند و اکنون در حال نابودی هستند بسیار غم‌انگیز است. این قبایل زمانی نه‌چندان دور نیروی سیاسی و اقتصادی عمده‌ای را در ایران تشکیل می‌دادند و امروزه به‌مرز دریوزه‌گی کشانده شده‌اند.

همکاری و همدلی ایلهای یکجانشین بختیاری هفت لنگ و چهار لنگ به‌دلیل خویشاوندی دوری که با کوچ‌نشینان امروزی دارند، از کشاورزان دیگر بیشتر است. برای نمونه، در پیرامون محوطه جغامیش، گروه‌های کوچ‌نشین به‌مراتب بیشتر از مناطق دیگر است، زیرا بیشتر دهکده‌های کشاورزی در این منطقه توسط کوچ‌نشینان سابق اشغال شده‌اند.

روستای دولتی در جنوب جغامیش، یکی از این دهکده‌هاست. شاید هنوز برخی به‌یاد داشته باشند که بیشتر کسانی که با هلن کنتور کار می‌کردند از این روستای به‌خصوص بودند. سرپرست کارگران فردی به نام «مش قبیونی» بود، که هلن کنتور او را بسیار دوست می‌داشت و بعد از فوتش مبلغ قابل توجهی برای او و دو کارگر دیگر به ارث گذاشت. [خود] مش قبیونی ۷ سال پیش در یک حادثه رانندگی کشته شد، اما پس از این حادثه نیز من هرگاه به خوزستان می‌رفتم برای دیدن اقوامش به روستای دولتی می‌رفتم. امسال هنگامی که در اواسط آذر ماه به روستا رفتم، تعدادی از خانه‌های اطراف خانه مش قبیونی را ویران شده دیدم. این ویرانی نتیجه یک نزاع درون قبیله‌ای شدید در شهریور ۱۳۸۳ بود. از آنجا که مشاهده این واقعه دردناک در پژوهشهای قوم باستان‌شناسی پر اهمیت است و از آنجا که احساس شخصی قوی نسبت به این روستا دارم، بی‌مناسبت نیست در اینجا به‌شرحی از برآمدهای این حادثه ناگوار بپردازم.

نخست باید گفت که حتی با وجود یک دولت مرکزی قدرتمند، روستاییان عمدتاً برای حل مشکلات داخلی اجتماعی و اقتصادی خود به کلدخایشان رجوع می‌کنند. این روش حل مشکلات در روستاهایی که توسط کوچ‌نشینان اشغال شده قوی تر است. در این گونه روستاها، یک فرد ارشد متین با مهارت‌های اجتماعی در میانجی‌گری و رهبری به‌منظور برقراری آرامش و حل مشکلات ناشی از اختلافات اهمیت حیاتی دارد. پس از مرگ «مش قبیونی» تا آنجا که می‌دانم هیچ‌کس نتوانست جای او را بگیرد و نظم روستا در نبود یک رهبر قابل احترام مختل گشت. در تابستان گذشته نزاعی میان خاندان «مش قبیونی» و یک خاندان نزدیک دیگر از طایفه زلّقی در روستا رخ داد. این نزاع موجب شد تا یکی از اعضای خاندان مش قبیونی یکی از افراد خاندان دیگر طایفه زلّقی را با تفنگ بکشد. حکم توراتی «چشم در برابر چشم» هنوز در

دشت شوشان را که از پیش طراحی کرده بودیم ناممکن ساخت. اما کشفهای اتفاقی و خشنودی دانشجویان که از گفتار و کردار آنها پیدا بود، کمبودهای ما را در موارد دیگر جبران کرد.

در ادامه نباید نقش سرپرست مشترک ایرانی، آقای علی ماهفروزی، را نادیده گرفت. او سرپرست پروژه باستان‌شناسی در شمال و نماینده میراث فرهنگی مازندران است. من خوشحالم که او پذیرفت به ما بپیوندد و پروژه میدانی باستان‌شناسی خود را در مازندران به مدت یک فصل متوقف کند. آقای ماهفروزی تنها یک باستان‌شناس با تجربه میدانی نبود، بلکه شخصی است با روابط عمومی عالی، مهربان و مشتاق آموختن و آموزش‌دادن. بیشتر موفقیت‌های ما در فصل ۱۳۸۳ خوزستان مدیون وجود وی بود.

سرانجام، باید از دانشجویان ایرانی که این فصل را امکان پذیر ساختند، قدردانی کنم. بیشتر آنها با من در فارس کار کرده بودند و برخی دیگر جدید و بدون تجربه میدانی بودند. آنها با وجدان کاری بالا به ما پیوستند چون فصل کاوش ما با ترم پاییز [دانشگاه‌ها] همزمان بود، بیشتر کلاسهای درسی دانشگاه را ترک یا از استادان فهمیده خود برای شرکت در پروژه میدانی ما، اجازه گرفتند. با توجه به غیبت‌های آنها در کلاسهای دانشگاه، من و آقای ماهفروزی در ارتباط با مسایل مختلف باستان‌شناسی، تقریباً هر شب کارگاه‌های آموزشی برگزار کردیم. هر چند بیشتر دانشجویان آشکارا به تجربه میدانی بیشتری نیاز دارند، من تقریباً همه آنها را قابل اعتماد، آموزش‌پذیر، منظم و «مرد میدان» یافتیم. فکر می‌کنم و آرزو دارم همه آنها سهم به‌سزایی در آینده باستان‌شناسی ایران داشته باشند.

ما بر پایه آنچه از پیش در ارتباط با پروژه درازمدت در خوزستان دریافتیم، به آن جا باز گشتیم. سازمان میراث فرهنگی و گردشگری، موسسه شرقی و دپارتمان انسان‌شناسی دانشگاه شیکاگو، پروژه باستان‌شناسی مشترکی را در سال ۱۳۸۱ آغاز کردند. هدف عمده این پروژه به‌دست آوردن درکی عمیق از تعامل بین محیط زیست و فعالیت فرهنگ انسان در سرزمین پست شوشان در جنوب غرب ایران بود. نتیجه فصل نخست فراهم شدن سرنخ‌های مهمی در ارتباط با ساختار زمین‌ریخت‌شناسی منطقه بود؛ به‌ویژه شرق رودخانه کارون جایی که روند شکلگیری برخی محوطه‌های هزاره‌های پنجم و چهارم پیش از میلاد است. مشاهده‌های اولیه نشان داد که برخی از این محوطه‌ها ممکن است برای بخشی از سال اشغال شده باشند و با پژوهش بیشتر شاید بتوان آنها را به کوچ نشینان باستان در این ناحیه نسبت داد. به‌عنوان مثال شرق خوزستان هنوز هم توسط طوایف بختیاری به‌منزله قشلاق استفاده می‌شود.

خانوادگی دارد، می‌گوید طایفه قپونی در جامعه جدیدی که باید با آن انطباق پیدا کند مشکلات بسیاری خواهد داشت. یک مورد جالب توجه باستان‌شناسانه این است که خانواده قپونی در روستای جدید خودشان تا اندازه‌ای از نظر استفاده از ابزار و فضا متفاوت از همسایگان جدیدشان خواهند بود. این تفاوت‌ها که اثر مادی از خود بر جای خواهند گذاشت، چیزهایی هستند که ما در کاوشهای باستان‌شناسی به آنها بر می‌خوریم، اما لزوماً توانایی تفسیر آنها را بدون اطلاعات قوم‌شناسی نخواهیم داشت.

کمی با این روایت از موضوع اصلی دور شدیم و در اینجا به شرح فعالیت خود در منطقه خواهیم پرداخت. با وجود همه مشکلاتی که در آغاز یاد شد، از آقای محمد حسن طالبیان، رییس پروژه هفت تپه، چغازنبیل و بنیاد پژوهشی پارسه پاسارگاد، سپاسگزارم، چرا که به‌دلیل همکاری وی اوقات به یادماندنی در خوزستان داشتیم. میزبانان ما در محوطه باستانی هفت تپه مهربان و همیار بودند و همه ۱۲ کارشناس که در این پایگاه اقامت داشتند، سه اتاق مسکونی خود را برای اعضای هیأت تخلیه کردند و همگی در یک اتاق مستقر شدند. آنها در همان اتاق غذا می‌خوردند تا جا برای اعضای هیأت در نهارخوری هفت تپه که گنجایش بیش از ۳۰ نفر را نداشت، تهیه کنند. اما با این حال بسیاری از ما مجبور بودیم بر روی زمین غذا بخوریم، اما این وضع مشکلی برای کسی به‌وجود نیاورد.

گروه ما شامل بیش از پنجاه باستان‌شناس سازمان میراث فرهنگی و گردشگری و دانشجو و همچنین توبی هارتل از موسسه شرقی [دانشگاه شیکاگو] بود. فقط دو اتاق ۳×۴ متر برای خانمها موجود بود و قصد داشتیم تا تعداد زیادی از خانمهای باستان‌شناس را که فرصت کارهای میدانی برایشان کم است، به‌کار گیریم.

به‌همین دلیل برای هر یک از این دو اتاق ۴ تختخواب ۲ طبقه آوردیم تا بتوانیم ۱۶ نفر از خانمها را در آنها جای دهیم. اعضای ارشد هیأت در سه اتاق باقی مانده اقامت کردند، اما بیشتر آقایان دانشجو در کتابخانه و در کیسه خواب‌هایشان خوابیدند. جایی که ما گاه کلاسها و کارگاه‌های آموزشی خود را در آن بر پا می‌کردیم. در مجموع ما برای بیش از ۶۵ نفر ساکنان هفت تپه در فصل کاوش فقط سه دستشویی و حمام داشتیم.

این وضع شرایط زندگی را دشوار می‌نمود، اما گذشته از مشکلات شخصی ناچیز، همه اعضا خشنود و شور و اشتیاق آنها برای آموختن و تجربه کار میدانی در خوزستان این گونه مشکلات را بر همه آسان می‌نمود. غیبت بخش بزرگی از متخصصین گروه ما، یافتن پاسخ برای پرسشهای عمده در ارتباط با زمین‌ریخت‌شناسی و الگوهای استفاده از زمین در

آبیاری هزاره چهارم باشد که شیخ خلف آن را لایروبی و بهین کرده است و روی نقشه ۱۲۹۷ خ تهیه شده توسط انگلیسی‌ها مشاهده می‌شود. بدون اعضای زمین باستان‌شناس گروه، این حدس به صورت علمی نمی‌توانست بررسی شود.

به منزله بخشی از پروژه خوزستان، نیکلاس کوچوکوس و اندرو باور از دپارتمان انسان‌شناسی دانشگاه شیکاگو و تونی ویلکینسون از دانشگاه ادینبورگ در نظر داشتند تا یک سری بررسی‌های زمین ریخت‌شناسی در بخش مرکزی خوزستان انجام دهند، به ویژه با تمرکز بر روی بقایایی که روی عکسهای هوایی شبیه کانال آبیاری بودند. آنها به دنبال توسعه روشی برای تشخیص آثار فعالیت‌های انسانی بر روی زمین و تهیه چارچوبی برای تجزیه تحلیل آثار این فعالیتها بر شرایط اقتصاد معیشتی منطقه در شکلگیری و یا از بین رفتن محوطه‌های باستانی بودند.

افزون بر این، رویال غزال از دپارتمان انسان‌شناسی دانشگاه شیکاگو، پروژه‌های مبنی بر آزمایش درستی فرضیه‌های گرگوری جانسون در ارتباط با ساختار فضایی و وضعیت سفال در هزاره چهارم پ.م داشت که گزینش تپه بلادیه 108-KS به همین منظور انجام شد.

مجموعه شواهد باستان‌شناختی و زمین ریخت‌شناسی فصل گذشته ما، جنبه‌های مختلفی از انتقال و اسکان موقت بخش شرقی دشت خوزستان در دوران شوشان جدید (۴۰۰۰ - ۴۸۰۰ پ.م) را پایه ریزی کرد. به این ترتیب مشاهدات ما فرضیه‌های موجود در ارتباط با توسعه کوچ نشینی در طی این زمان را تقویت کرد، که می‌تواند در بازسازی گاهنگاری و سازمان‌گیری فضایی مکانهای باستانی موثر باشد. مهمتر از این، مشاهدات ما نشان می‌دهد اقتباس زندگی معیشتی کوچ‌نشینی یک تحول محلی نبود، بلکه به گونه‌ای منظم و دارای سازمان با توسعه جوامع منطبق در غرب ایران از راه‌هایی مانند تولید منسوجات و یا تهییدهای نظامی از سوی کوچ نشینان باستان بر جوامع کشاورز در ارتباط بود.

با تخصیص بودجه NSF و نیز حمایت‌های مالی موسسه شرقی، قصد داشتیم که کاوش و بررسی‌های خود را در مرکز خوزستان در سال ۱۳۸۲، گسترش دهیم. در این جا از دکتر جان یلن از NSF و دکتر گیل استین برای حمایت‌های مالی مورد نیاز سپاسگزار می‌کنم.

در طرح قبلی پروژه، ماه‌های مهر و آبان، یعنی پیش از آغاز فصل بارندگی، را زمان کار در خوزستان در نظر گرفته بودیم. با وجود این، به‌رغم تلاش‌های آقای محمد بهشتی (ریاست پیشین سازمان میراث فرهنگی و گردشگری)، آقای جلیل گلشن، قائم مقام پژوهشی و دکتر رسول وطن‌دوست، مدیر روابط خارجی سازمان میراث فرهنگی و گردشگری، ما به مشکل بزرگ کسب روادید در سال ۱۳۸۲ برخوردیم. بعد از دو



شکل ۲. KS-004 (بالا) و KS-108 (پایین)

برای ادامه پژوهش، پروژه‌ای را که شامل کاوش دو محوطه باستانی تپه چغادوسر KS-004 و تل بلادیه KS-108 واقع در ۳ و ۱۰ کیلومتری جنوب غرب چغامیش (KS-001) بود، طرح‌ریزی کردیم. افزون بر این، مواد فرهنگی متعلق به هزاره ششم پ.م، این محوطه‌ها دارای نهشته‌هایی از دوره‌های حساس بعدی (هزاره پنجم و چهارم پ.م) یعنی زمان پیش از شکلگیری حکومت‌های اولیه و رشد مراکز شهرنشینی در جنوب غرب آسیا، نیز بودند.

KS-004، نزدیک اوجیروب، شاخه‌ای از رود دز، واقع شده که حدود ۳۰ سال پیش توسط هنری رایت دیده شده بود و به نظر وی یک کانال آبیاری باستانی متعلق به (هزاره ۴ پ.م) در کنار آن واقع شده است. دو کانال در غرب KS-004 قرار دارند، که یکی از آن (کانال نزدیکتر) ۴ متر عرض و ۲ متر عمق دارد، دیگری بزرگتر (۸ متر عرض) و عمیق‌تر از اولی است (۵ متر). این کانال آبیاری اصلی آب را از رودخانه اوجیروب از ۹۰۰ متری شمال محوطه به نزدیکی آن می‌رساند و در محل به «نهر خلف» معروف است. این کانال آبیاری آب پشت اوجیروب را به مزارع اطراف KS-004 و مزارع جنوب آن می‌رساند و در دو سوی آن تپه‌های زیادی با مواد فرهنگی هزاره چهارم پ.م قرار گرفته‌اند.

این تنها سد خصوصی است که من در خاورمیانه می‌شناسم و توسط یک مهندس یوگسلاو بین سالهای ۱۳۳۳-۱۳۳۰ ساخته شد و اداره آن اکنون بر عهده چند زمیندار عمده است. ساخت خود کانال آبیاری را افراد محلی به شیخ خلف، رهبر طایفه محلی و نماینده شیخ خزعل معروف، رهبر بزرگ طوایف عرب در خوزستان، نسبت می‌دهند. به گفته افراد محل، کندن این کانال بسیار پر زحمت و تحت شرایط سخت و با بیگاری (کار بدون مزد) انجام شد. تا حدی که روزی یکی از کشاورزان کارگر، شیخ خلف را با تفنگ به قتل رساند. با این وصف، کانالی که حفر آن را به شیخ خلف نسبت می‌دهند شاید همان کانال

کوچ نشین باستانی مناطق مرتفع در سرزمین پست شوشان دانسته‌ام.

در حدود ۴۴۰۰ پیش از میلاد، شوش، در سوی دیگر دشت، در کنار رودخانه شائور بنیان نهاده شد. شوش شاید در ابتدا از چندین آبادی کوچک نزدیک به هم تشکیل شده بود که بعدها به یکدیگر پیوسته و یک مرکز جمعیتی منفردی را با حدود ۱۰ تا ۱۲ هکتار به وجود آوردند. در بررسی‌ها، گزارش شده که در طی فاز شوش، یا شوشان جدید ۲، شوش بیش از ۴ برابر بزرگتر از ۴۰ محوطه همزمان خود بود. کمی پس از رشد شوش به منزله بزرگترین شهر منطقه بر خورده‌های خشن منطقه و کشتار مردم به احداث گورستانی با بیش از ۲۰۰۰ تدفین، در پای سکوی بزرگ خشتی شوش، انجامید.

اطلاعات ما درباره این گورستان ناچیز است، چرا که در زمان کاوش آن باستان شناسی روال علمی نداشت. در نتیجه، تحلیل اینکه چه چیزی سبب این رویداد فاجعه بار در بزرگترین و قوی‌ترین مرکز جمعیتی شد مشخص نیست و شاید عوامل گوناگونی همچون تهاجم چادرنشینان از مناطق کوهستانی، بیماری‌های واگیر، قحطی، شورش کشاورزان و مانند این‌ها باشد. به جز فرضیه شورش کشاورزان، عامل درونی، بین منطقه‌ای، و یا فرامنطقه‌ای مانند وجود یک مرکز رقیب مثلاً KS-004، برای توجیه این رخداد فاجعه آمیز ارائه نشده است. زیرا با توجه به بررسی‌های گذشته به اندازه کافی بزرگ گزارش نشده بود که توان رقابت با شوش را داشته باشد.

کاوشهای ما در KS-004 سرنخه‌هایی فراهم کرد تا بتوانیم پیشنهاد دیگری در توضیح فاجعه شوش، نه لزوماً به گونه حتم و یقین، بلکه به گونه احتمالی عنوان کنیم. در بررسی‌های ادامه‌ی و جانسون مساحت KS-004 حدود ۶/۸ هکتار برآورد شده بود. اما مساحت دورانه‌های استقرار گوناگون (مانند شوشان جدید ۲) محاسبه نشده بود. بررسی دقیق ما نشان داد که KS-004 دارای مساحتی حدود ۹ هکتار است که ۴/۵ تا ۵ هکتار از آن در دوران شوشان جدید ۱ و ۲ اشغال شده بود. نتیجه بررسی فشرده ما نشان داد که KS-004 با حدود ۵ هکتار وسعت در شوشان جدید ۲ رقیبی شایسته برای ما در شهر شوش بوده است. در بررسی سطحی KS-004 و KS-108 به منظور کنترل بهتر محوطه از نظر سفالهای سطحی دوره‌های مختلف و برآورد بهتر اندازه محوطه استقرار در دوره‌های متوالی، در ابتدا محوطه را به خانه‌های ۱۰×۱۰ متر شبکه‌بندی و سپس سفالهای هر شبکه را به‌طور جداگانه گردآوری کردیم که انجام آن یک هفته طول کشید و به ما در تعیین بهترین مناطق ممکن در گزینش توانش‌های لایه نگاری نیز کمک کرد.

سفر در سالهای ۱۳۸۲ و ۱۳۸۳، رویدادهای صادر شد و من دوباره در آذر ۱۳۸۳ به تهران بازگشتم. از آقای طالبیان که پشتوانه ما به‌هنگام اقامت در خوزستان بودند، [نیز] سپاسگزارم. همانگونه که یاد کردم، ما در پایگاه هفت تپه اقامت گزیدیم. بنای اصلی این مکان به اواخر سال ۱۳۴۰ بر می‌گردد و توسط استاد عزت‌الله نگهبان بنیان نهاده شد، و توسط آقای طالبیان، رییس کنونی آن، توسعه یافت و تعمیر شد.

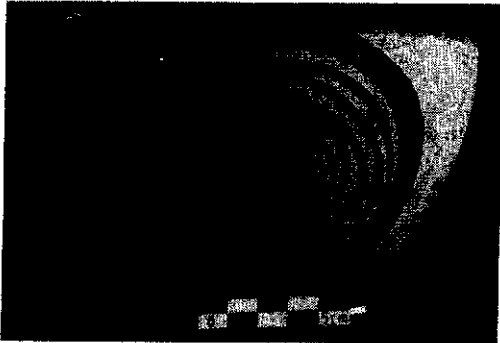
پایگاه هفت تپه در ۲۵ کیلومتری جنوب غرب منطقه هدف و محوطه‌های مورد نظر ما قرار داشت. همچنین من باید از دکتر مسعود آذرنوش رییس پژوهشکده باستان‌شناسی به دلیل کمکهایش در راه‌اندازی این فصل، تشکر نمایم. به هر حال، تأخیر در پروژه، تغییرات قابل توجهی در طرح اصلی پژوهشی لازم آورد که نمی‌توانیم اعمال کنیم زیرا در آبان ماه ۱۳۸۳ بود که متوجه شدیم که زمین باستان شناسان را به‌همراه نخواهیم داشت و محوطه‌هایی هم که انتخاب شده بودند برای موضوعات زمین ریخت شناسی و شناخت عوارض زمینی مناسب بودند. تحت شرایط نامطلوبی که در آغاز یادآور شدم و بدون گروه زمین باستان شناس، حوزه کار میدانی ما می‌بایست محدود می‌شد و در رابطه با پرسشهای ساده تری در ارتباط با لایه‌نگاری و گاه‌نگاری، بازنویسی شود. با این هدفهای کوچک، ما کاوش در KS-004 و KS-108 را آغاز کردیم.

کشفهای اتفاقی در همه علوم، به‌ویژه باستان شناسی، همیشه دخالت داشته‌اند. به‌همین صورت چند کشف اتفاقی در هر دو محوطه داشتیم که امیدواریم تجزیه تحلیل آنها بتواند سهم با ارزشی در باستان شناسی ایران داشته باشد. اما پیش از آنکه به یافته‌های باستان شناختی برگردم، ذکر مقدمه کوتاهی در ارتباط با بستر منطقه‌ای در رابطه با کارمان ضروری است.

شماری از بررسی‌های روشمند نشان داده‌اند که برخلاف جنوب بین‌النهرین، از آغاز زندگی یکجانشینی در خوزستان، یک محوطه منفرد، بخش بزرگی از منطقه را زیر سلطه خود داشت. پیش از هزاره پنجم پیش از میلاد، چغامیش با وسعت استقراری حدود ۱۷ هکتار، بزرگترین مرکز جمعیتی بود. همچنین پژوهشهای باستان شناختی موسسه شرقی در این محوطه از سال ۱۳۴۱ تا ۱۳۵۸، افزایش بی‌چیدگی‌های اجتماعی و اقتصادی را در محوطه تا متروک شدن موقت آن از اوایل هزاره پنجم، یعنی ۴۸۰۰ پیش از میلاد، نشان داد. مدارک به‌دست آمده از چندین بررسی سطحی نشان داده‌اند که برای چند صد سال، به نظر نمی‌رسد هیچ محوطه منفردی مرکز منطقه‌ای به خصوص باشد.

پژوهشهای سال ۸۴-۱۳۸۳ به هر حال نشان داد که KS-004، در واقع بزرگترین استقرار در طی این فاز انتقالی است، پدیده‌ای که من آن را ناشی از فعالیتهای روز افزون گروه‌های

شیب غربی تپه، نشان داد که حدس ما در مورد وجود ساختمانهای یادمانی بر روی این سکوی خشتی شاید درست باشد.



شکل ۴. کاسه شاخص دوره شوشان جدید ۱ به دست آمده از KS-004

با عمیقتر شدن ترانسه لایه نگاری متوجه شدیم که سکوی خشتی بالای تپه بر روی سکوی مشابه دیگر تعبیه شده بود که از سکوی اول بین ۵ تا ۱۰ سانتی متر با آوار خشتهای وارفته و زباله جدا شده بود. این مدرک، جایی برای تردید در تعیین تاریخ سکوی بالایی باقی نگذاشت. سکوی دوم زیرین بر روی نهشته‌های دوره شوشان میانه متاخر (۵۰۰ پ.م) قرار گرفته بود. نداشتن زمان و شرایط بد آب و هوایی به ما اجازه نداد تا کاوش گمانه‌های کوچک را به زیر نخستین فاز از سکوی بالایی ادامه دهیم. هیچ سفالی از شوشان جدید ۲ در بقایای سکوی زیرین دیده نشد و سفالهای این سکو متعلق به شوشان میانه جدید و شوشان جدید ۱ بودند. از آنجا که یک بستر باستان شناختی با جدیدترین آثار آن تاریخگذاری می‌شود، سکوی زیرین باید متعلق به فاز شوشان جدید ۱ باشد. یعنی همزمان با آغاز فعالیتهای گسترده کوچ نشینان باستان در دشت شوشان. تحقیقات ما در KS-004 نشان داد که این محوطه با سکوی خشتی یادمانی باید نامزد مناسبی برای ساکنان رانده شده چغامیش، پس از متروک شدن آن باشد. محوطه KS-004 نخستین بار در دوره شوشان قدیم (۵۸۰۰ پ.م) اشغال شد. این محوطه در ۱۰ کیلومتری جنوب غرب چغامیش واقع شده و شاید یکی از ماهواره‌های آن در دوران شکوه چغامیش بوده باشد. سکوهای کوچک خشتی در فاز شوشان جدید ۱ در مکانهای دیگر نیز کشف شده‌اند. از برخی محوطه‌ها همچون قبر شیخین، در جنوب شرقی چغامیش، این گونه عنصر معماری گزارش شده که خانه‌های بزرگ بر روی آن ساخته شده بود که می‌توان گفت شبیه به خانه‌های خانسالارهای عشایر کوهستانهای جنوب غربی ایران است که عموماً بر روی تپه‌های مصنوعی یا طبیعی احداث می‌شدند. برخی از محققین معتقدند شوش از آغاز یک محوطه برجسته



شکل ۳. دانشجویان در حال بررسی KS-108

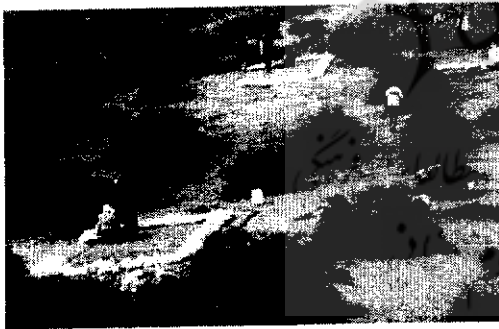
همانگونه که یاد شد در آغاز، همه سطح تپه را به چهار گوش‌های ۱۰×۱۰ متر شبکه‌بندی و سپس تمام مواد داخل هر شبکه را جمع آوری کردیم. سپس هر چهار گوش را بر پایه بودن یا نبودن سفالها و دیگر آثار شاخص، تاریخ گذاری نمودیم. پس از آن، اطلاعات را بر روی نقشه محوطه شبکه‌بندی شده پیاده و شیب شرقی KS-004 و شیب شمالی KS-108 را برای ترانسه لایه نگاری انتخاب کردیم. بر پایه نتایج بررسی متمرکز، ما همچنین چندین منطقه را برای آشکار نمودن آثار دوره‌های شوشان جدید و آغاز نگارش (پ.م. ۳۴۰۰) انتخاب کردیم.

از آغاز، ترانسه لایه نگاری ما در KS-004، لایه ضخیمی از یک ساختار خشتی آشکار شد. این خشتها تا پایین پله اول ترانسه، یعنی ۱/۵ متر پایین تر از راس تپه ادامه یافتند. هنگامیکه این ساختار در پله دوم نیز پدیدار شد، متوجه شدیم که این خشتها نمی‌تواند بخشی از یک دیوار باشد، بلکه شاید بخشی از یک سکوی ساخته شده از خشت باشد. تمام سفالهای یافت شده در میان خشتها و فضای میان آنها، متعلق به فازهای شوشان جدید ۱ و ۲ بودند. بر ما روشن بود که تاریخ این سازه باید همزمان با فاز شوشان جدید ۲، همزمان با شوش ۱ باشد.

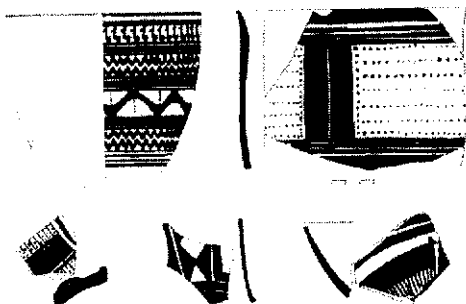
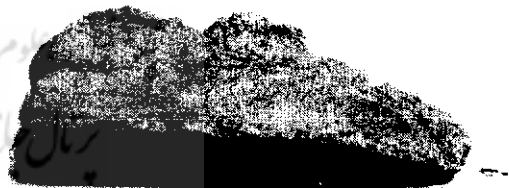
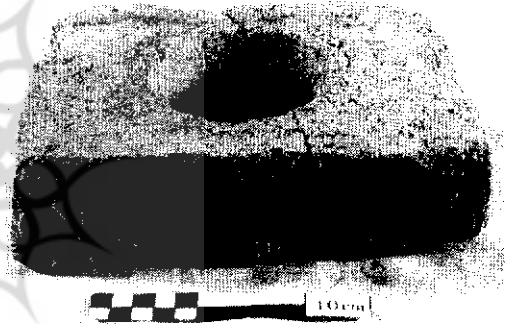
برای اطمینان از این فرض نخستین، تعدادی گمانه‌های پیش رو با ابعاد ۲×۱ متر، در بلندترین نقطه تپه و در شیبهای غربی و شرقی آن باز کردیم. بیشتر مواد این گمانه‌ها شامل خشت و آوار خشت وارفته بودند که تا عمق ۱ تا ۱/۵ متری آنها گورهای دوره اسلامی کنده شده بودند. در بیشتر گمانه‌ها، به سکوی خشتی برخورد کردیم که در ترانسه لایه نگاری با آن مواجه بودیم. بر پایه این مشاهدات، به نظر می‌آید که بالاترین قسمت سکوی خشتی که حفظ شده بود، دست کم ۵۰×۵۰ متر وسعت داشت. محدودیت کاوش افقی اجازه کشف بقایای ساختمانی را که زمانی بر روی سکو ساخته شده بودند، به ما نمی‌داد، اما بقایای سطحی مواد سوخته ساختمانی، به‌ویژه در

آنچه مسلم است این است که مرکز قدرت در هزاره پنجم پ.م از منطقه چغامیش دور و تا بنیان شوش (در حدود ۳۰ کیلو متری سوی مقابل دشت شوشان) در KS-004 به پیشرفت خود ادامه داد. اگر این فرض درست باشد، در نیمه دوم هزاره پنجم پ.م، در دشت شوشان مراکز محلی وجود داشتند که برای برتری با یکدیگر رقابت می‌کردند. صرف نظر از جزئیات این رقابت درون منطقه‌ای، آشکار است که شوش از این رقابت پیروز بیرون آمد و برای چندین هزاره کانون قدرت در خوزستان بود. با توجه به گفته‌های بالا، گمانه‌های ۲×۱ متر، تصویر روشنی را در ارتباط با بقایای ساختمانی که زمانی بر روی سکوی نخست قرار گرفته بودند نشان ندادند. بنابراین، ما ترانسه بزرگتری (۵×۵ متر) را در شیب غربی تپه احداث کردیم که در آن بقایای کف، خشته‌های سوخته، خاکستر و پوشش حصیری بام که هنوز اثر فشردگی چوبهای جنگلی و نی روی آنها نمایان است، به دست آمد. در این جا چیزی جدید تر از شوشان جدید یافت نشد. این ترانسه بزرگ به امید یافتن ارتباط بین مواد سوخته سطحی با فاز جدید سکو، گسترده‌تر شد، که باز هوای بد و کمبود زمان به ما اجازه نفوذ کافی به لایه‌های زیرین را به منظور یافتن ارتباط فیزیکی آنها با سکو نداد. در این جا یک فضای گسترده به عمق یک متر یافتیم که شامل انباشتی از خاکستر سبز متمایل به خاکستری خیلی نرم همراه با تکه‌های شکسته سفال، خشته‌های سوخته و بقایای پوشش بام بود.

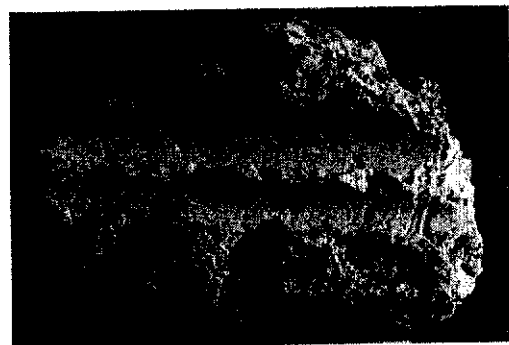
و ممتاز در خوزستان بود. من در گذشته فرض می‌کردم که پس از حمله به چغامیش در اوایل هزاره پنجم پ.م، ساکنان آن، شوش را پایه‌گذاری کردند. با کشف جدید در KS-004 فرض درست به نظر نمی‌آید، چرا که دست کم ۲۰۰ تا ۳۰۰ سال بین ترک چغامیش و استقرار شوش فاصله زمانی وجود دارد. اکنون نه شوش، بلکه KS-004 هم نمی‌تواند این وقفه را به آسانی پر کند، اگر چه در حال حاضر ما مدارک محکمی مبنی بر ساخت سکوی یادمانی خشتی زیرین KS-004 توسط مردمان چغامیش نداریم. با وجود این در این رابطه KS-004 می‌تواند نسبت به شوش بیشتر مورد توجه قرار گیرد. به هر حال، بقایای بر جای مانده نشان می‌دهند که روند پیچیدگی اقتصادی و اجتماعی که در چغامیش آغاز شده بود، به هنگام متروک شدن محوطه متوقف نشد. سکوی یادمانی فاز شوشان جدیداً در محوطه KS-004 حاکی از سازه‌ای است ویژه، که خانه‌های رهبران اجتماعی روی آن بنا شده بود و یا در برگیرنده ساختمانهای رسمی و اداری بود.



شکل ۶. محوطه‌های کاوش در تراس KS-108



شکل ۷. سفال‌های شوشان جدید ایدست آمده از KS-004 و KS-108 (بالا) و سفال‌های فاز شوشان جدید ۲ از هر دو محوطه (پایین)



شکل ۵. آجر سوراخ دار تریبی (بالا)، گل پخته با آثاری از فشردگی از تیر سقف در آن (میانه) و گل پخته با آثار از نی در آن (پایین)

پایه ریزی شد. افزون بر این در نظر داشتیم تا به اندازه کافی کاوش افقی داشته باشیم تا بتوانیم، ماهیت کاربردی محوطه را در دوران آغاز نگارش مطالعه کنیم. با توجه به وجود جوش کوره‌های سفالگری، آجر و مخروط‌های گلی تزئینی در محوطه، انتظار یافتن یک مرکز اداری روستایی را داشتیم که ممکن بود یکی از ماهواره‌های چغامیش بزرگ، که تنها در ۳ کیلومتری شمال غرب آن قرار داشت، باشد.

نتایج بررسی‌های سطحی ما نشان داد که محوطه در دوره شوشان میانه مسکون شده و این سکونت تا اواخر فاز شوشان جدید ۲ بدون وقفه ادامه یافت. ما هیچ سفالی از بررسی و یا کاوش که به نیمه اول هزاره چهارم مربوط باشد، نیافتیم. سفالهای دوره عیلام میانه، پارتی، ساسانی و اسلامی، که به‌صورت پراکنده در اطراف تپه یافت شدند، نشان‌دهنده استقرارهای کوچک و یا احتمالاً استفاده سطحی از محوطه در این فازهای تاریخی است، زیرا هیچ یک از ترانسه‌های ما در برگیرنده لایه باستانی مربوط به این فازهای تاریخی نبود.

افزون بر این ترانسه‌های روی تراس تپه، ترانسه لایه‌نگاری خود را در شیب شمالی تپه به‌منظور یافتن وجه اشتراک فازهای مختلف شناخته شده از بررسی سطحی تپه، در نظر گرفتیم. این ترانسه ۳×۸ متری لایه‌نگاری را تا نهشته‌های شوشان میانه جدید ادامه دادیم. زمان محدود و هوای بد باز اجازه نفوذ به لایه‌های زیرین را ندادند.

به‌همین دلیل اطلاعات به‌دست آمده از این ترانسه لایه‌نگاری ناقص است و گذشته از آثار خشته‌های وارفته که فاز شوشان جدید ۲ را از نهشته‌های دوره متاخر آغاز نگارش جدا می‌کرد، این بخش از تپه توسط ریشه درختان، سوراخ حیوانات و چاله‌های آشغال چنان آسیب دیده بود که پیدا کردن خط دقیق تمایز میان فازهای مختلف را مشکل می‌کرد. تنها در این بخش از تپه متوجه شدیم، دست کم در جایی که ترانسه لایه‌نگاری ما واقع شده بود، انباشت خیلی کمی از فاز شوشان جدید ۲ وجود داشت که نشان می‌داد که استقرار در این فاز در این محوطه کوتاه و گذرا بوده است. همچنین آثار این ترانسه نشان داد که پس از یک وقفه، شاید پس از گذشت چند صد سال، این بخش از تپه مجدداً در طی دوره آغاز نگارش مسکون شده بود.

هر چند مدارک به‌دست آمده از ترانسه لایه‌نگاری نشان داد که ممکن نیست این محوطه مواد فرهنگی متعلق به نیمه نخست هزاره چهارم پیش از میلاد داشته باشد، اما گرگوری جانسون وجود سفالهای فاز گذار شوشان (Terminal Susa)، اوروک قدیم (Early Uruk) و اوروک میانه (Middle Uruk) را از محوطه گزارش کرده است. ما امیدوار بودیم که این وضع محدود به ترانسه لایه‌نگاری بوده است و روی تراس محوطه که سرشار از سفالهای آغاز نگارش بود هنوز فازهای قدیمی‌تر این دوره را پیدا کنیم.

شواهد به‌دست آمده در این بخش از کاوش و اندازه محوطه در این فاز (حدود ۵-۴ هکتار)، به ما اجازه می‌دهد که نظری جدید در ارتباط با ساختار منطقه‌ای دشتهای پست شوشان در دوران پیش از تبلور جوامع سازمان یافته و مراکز شهرنشین، ارایه کنیم. ما نیاز داریم تا به‌طور دقیق و موشکافانه به‌تحلیل انتقادی اطلاعات گردآوری شده بپردازیم و کاوشهای بیشتری را در محوطه انجام دهیم با پرسشهایی که منحصرأبه ماهیت آن مربوط می‌شوند. اما بر پایه داده‌های خام که در اختیار ما است، به‌نظر می‌رسد KS-004 نامرد مناسبی برای رقابت شوش باشد. اگر این فرض درست باشد، شاید وجود آثار خشونت در هر دو محوطه شوش و KS-004 گواهی دهد که آثار سوختگی و خرابی در هر دوی این محوطه‌ها با این رقابت درون منطقه‌ای کسب قدرت که سرانجام از رشد KS-004 در دوره‌های بعد جلوگیری کرد، ارتباط داشته باشد.



شکل ۸ سفالهای فاز شوشان قدیم به‌دست آمده از KS-004 و KS-004a (محوطه‌ای که با بولدوز صاف شده بود)

این کشف اتفاقی ما در KS-004 بود. افزون بر این، ما نه تنها آثار استقراری از دوره شوشان قدیم (که در بررسی‌های پیشین گزارش نشده بود) را در KS-004 کشف کردیم، بلکه بقایای استقرار کوچکی از همین دوره را (که موقتاً KS-004a نامیده شده) در ۳۰۰ متری شمال غرب KS-004 نیز کشف کردیم. گزارش این کشف جدید هنگام بررسی کناره‌های نهر خلف همراه با دانشجویان انجام گرفت.

در تپه بلاذیه KS-108 با توجه به فراوانی سفالهای آغاز نگارش، ترانسه‌هایی متعدد با ابعاد ۶×۳ متر باز کردیم. پژوهش ما در این محوطه به‌منظور درک گاهنگاری دو فاز کم‌شناخته دوره آغاز نگارش، یعنی فازهای اوروک قدیم و میانه (۳۵۰۰-۳۸۰۰ پ.م)

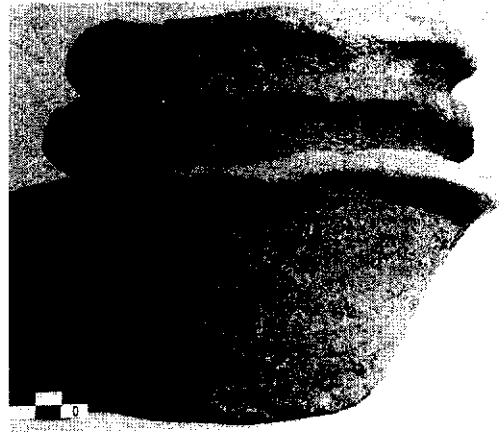
تنها ترانشه C6 N در زیر خاک سطحی، حاوی مواد فرهنگی باستان شناختی بود. در اینجا قسمتهایی از یک دیوار، کف استقرار و یک انبارک خشتی پیدا کردیم، اما همگی در شرایط بدی قرار داشتند. ترانشه C6 N درست در نزدیکی یکی از همان ترانشه‌هایی بود که هیچ لایه باستان شناختی در آن وجود نداشت. حتی در این ترانشه نیز در عمق ۸۰ سانتی و باستانی، خاک بکر پدیدار شد. برای اطمینان، یک مربع ۱×۱ متر در گوشه آن به عمق ۱ متر کاوش شد، اما هیچ مواد فرهنگی یافت نشد و کاملاً خاک بکر بود. همه سفالهای به دست آمده از این ترانشه مربوط به نیمه دوم هزاره چهارم پیش از میلاد بود و ما ناامید شدیم از پیدا نکردن آثاری از اوایل هزاره چهارم که توسط جانسون گزارش شده بود.

در رابطه با سردرگمی عجیبی که از این وضع پیش آمده بود، کارگران روستای نزدیک تپه بلاذیه به ما گفتند که فقط این اواخر استفاده از تراس تپه را به منزله زمین کشاورزی، متوقف کرده بودند. بنابراین قسمتی از محوطه که مسطح است، در ۵۰ سال گذشته شخم عمیقی خورده بود. علت ویرانی سطح بالایی محوطه روشن شد، اما نمی‌توانست این حقیقت را توجیه کند که خاک بکر در ۳ تا ۴ متری سطح بالای دشت قرار داشت.

روشن است که ما می‌توانستیم در اینجا از پژوهشهای زمین ریخت‌شناسی سود ببریم. مشاهده‌های خام ما نشان داد که در بخشی که KS-108 در آن واقع شده، کل دشت در غرب رودخانه شوره ۲ متر نسبت به ساحل شرقی آن نشست کرده بود. ما نمی‌توانیم علت رانش این بخش از دشت را تشریح کنیم، هر چند حرکت تکتونیک [لایه‌های زمین] دلیلی منطقی است. همچنین امکان دارد که فرض حرکت تکتونیک با پیدایش رودخانه شوره مرتبط باشد. شوره در واقع یک رودخانه فصلی است که حدود ۱۰ کیلومتری شمال محوطه از شاخه‌های رودخانه‌های سیامنصور و لره سر چشمه می‌گیرد.

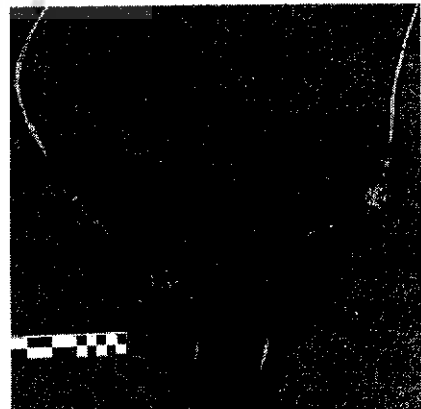
دوم اینکه، ارتفاع بالای خاک بکر در KS-108 ممکن است به دلیل بر آمدگی باشد که نخستین استقرار بر روی آن احداث شده بود. این بر آمدگی‌های طبیعی، مکانهای مناسبی برای استقرارهای محلی در نزدیکی رودخانه بودند که آنها را از خطر سیلابهای فصلی حفظ می‌کردند. این فرضیه می‌تواند با کاوش تعدادی از گمانه‌های پیشرو عمیق در جاهای مختلف تپه آزمایش شود.

با نوسید شدن از ترانشه‌های روی تراس، تصمیم گرفتیم که در راس تپه کار را ادامه دهیم. یعنی جایی که سفالهای سطحی بیشتر متعلق به دوره آغاز نگارش بودند. با امید به اینکه سفالهای سطحی در این بخش نماینده وجود همزمان آنها است، سه ترانشه با ابعاد ۳×۶ متر باز کردیم. پس از کاوش حدود ۲۰ سانتی متر از خاک سطحی، به تعدادی گور برخورد کردیم.



شکل ۹. ظروف دهان ننگ دوره آغاز نگارش (بالین) و کاسه‌های لیه واریخته، به دست آمده از KS-108 (بالین)

سه ترانشه ۳×۶ متر در مرکز و لیه غربی تراس باز کردیم. عجیب بود که دو تا از آنها (C5 S and C5 N) تنها حاوی خاک فشرده شده سفالهای آغاز نگارش بودند در عمق ۸۰ سانتی متری به خاک بکر رسیدند. برای اطمینان، در گوشه هر دوی آنها ترانشه ۱×۱ متر ایجاد و تا عمق ۱ متری آنها را کاوش کردیم. اما در این عمق خاک بدون مواد فرهنگی بود و ترانشه به خاک بکر رسید. این یک معما بود، چرا که ترانشه‌های ما حدود ۴ متر از سطح دشت بالاتر بودند. ترانشه دیگری (مربع F6) در لیه بخش غربی تپه باز کردیم تا هم برش افقی و هم عمودی از آن (برش) داشته باشیم. در اینجا نیز با وضعیت قبلی روبرو شدیم، یعنی پس از یک لایه نازک خاک آشفته بالایی، با خاک فشرده بکر و انباشت گل فشرده روبرو شدیم.



شکل ۱۰. گردنبند به دست آمده از گورهای متعلق به دوره اوایل اسلام در محوطه KS-108

مناطق، مذاکره کند. پیشنهادی ارائه کردیم که در اصل توسط سازمان میراث فرهنگی و گردشگری تصویب گردید. اما مفاد این توافق نامه باید هم توسط وزارت امور خارجه ایران و هم مدیریت اداری دانشگاه شیکاگو رسماً تصویب شود. امیدواریم به‌زودی از سوی سازمان میراث فرهنگی و گردشگری برای بازگشت به منطقه و از سرگیری کارمان با خبر شویم.

تاریخ م.س	ایران	بین‌المهرین	مرحله فرهنگی
۳۲۰۰	آغار عیلامی	جمدد نصر	↑ تجولات شهرنشینی
۳۶۰۰	آغارنکلش	اوروک جدید	
۳۸۰۰	اوروک قدیم‌کمینه	اوروک قدیم‌کمینه	↑ جوامع خان سالار
۴۰۰۰	غار گدار نوشان	غار گدار عبید	
۴۴۰۰	نوشان جدید ۲	عبید ۳	↑ جوامع روستائین
۵۰۰۰	سوشان حداد ۱	عبید ۲/۴	
۵۵۰۰	نوشان میانه مناخر	عبید ۳	↑ جوامع روستائین
۵۷۰۰	نوشان میانه قدیم	عبید ۲	
۶۰۰۰	نوشان قدیم	عبید ۱	↓

کاهنگاری مقایسه‌ای جنوب غربی ایران و بین‌النهرین

پی‌نوشت

۱- نوشتار حاضر ترجمه کامل گزارش پروژه سال ۲۰۰۴ خوزستان است که توسط دکتر عباس علیزاده نوشته شده و در مجله شماره ۱۸۷ پاییز سال ۲۰۰۵ به چاپ رسیده است. لازم به توضیح است که در متن ترجمه تغییراتی جزئی توسط نویسنده مقاله اعمال گردیده است.

برخی از آنها بر روی یکدیگر واقع شده بودند، و در همه محوطه کاوش وجود داشتند. اسکلت یکی از گورها دارای گردنبندی از سنگهای نیمه قیمتی بود. همه اسکلتها در جهت شرقی-غربی و روی آنها به‌سوی جنوب غرب (قبله) بود، نشانه آشکاری که تعلق آنها به دوره اسلامی را نشان می‌دهد. کارگران محلی به ما گفتند که این گورها به قبایل کوچ روی بختیازی تعلق دارند. ما نمی‌خواستیم با شلختگی استخوانها را جابه‌جا و به سطوح پایینی دست پیدا کنیم. کاوش دقیق گورها سخت و زمان بر است. بنابراین، پس از کاوش کامل یکی از آنها برای پی بردن به‌شکل کامل گور، روی بقیه را پوشانده و کار را در این ترانشه‌ها متوقف کردیم. استخوانهای موجود در بخش بالای تپه که از چاله‌های کاوش غیر مجاز بیرون زده بود ما را از ادامه کار در دیگر نقاط تپه باز داشت، زیرا آشکار بود که تمام قسمت مرتفع تپه به‌منزله گورستان استفاده شده بود.

البته، در هر دو تپه باید کارهای بیشتری انجام شود. در حقیقت، ما فصل ۸۴-۱۳۸۳ را مقدمه‌ای برای کارهای بیشتر در نظر گرفتیم، فصلی که تجربه حاصل از آن چگونگی کار در آینده را نشان می‌دهد. با وجود این، از سرگیری کار ما در این دو محوطه مهم نیاز به یک طرح دراز مدت و متعهد دارد که در حال حاضر با توجه به مشکلاتی که در آغاز این گزارش یاد شد، به‌نظر عملی نمی‌آید. در سال ۱۳۸۱ دکتر گیل استاین دو بار به ایران سفر کرد تا در مورد توافق دراز مدت و مشارکت نزدیک با همکاران ایرانی سازمان میراث فرهنگی و گردشگری برای تعهد در ادامه کار ما در این منطقه و دیگر